

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ
يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مِنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کس از شما از دین خود برگردد، به زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند. [اینان] با مؤمنان، فروتن، [و] بر کافران سرفرازند. در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌ترسند. این فضل خداست. آن را به هر که بخواهد می‌دهد، و خدا گشایشگر داناست.

(مائده : ۵۴)

محضر مرجع عالیقدر سید صادق شیرازی

سلام و رحمت و برکات خداوند بر بندگان صالحش

از آنجا که حضرتعالی بارها و بارها ندای آزادی بیان سر داده، در تأسی به سیره رسول خدا منادی رو به رو شدن با اخلاق حسنه در برابر سخن دیگران بوده‌اید؛ آنجا که حضرتش چنان با اصحاب خود بر زمین می‌نشست که پیامبر در میان آنها از دیگران باز شناخته نمی‌شد یا عرب‌های بیابان‌نشین به محضرش رسیده، او را با سخنان درشت و بدوی مورد خطاب قرار داده، به فریاد: ای محمد، ای محمد، آوازش می‌دادند... با کمال احترام با آنها رو به رو شده، به سخن آنان گوش فرا می‌داد؛ من نیز حرف دلم را با شما در میان می‌گذارم:

پس از آن که بیش از سه دهه با کمال اخلاص با این دستگاه مرجعیت کار کرده، روح و جسم و سلامت و امنیت و جایگاه علمی خویش را در این راه قربانی کرده‌ام، اینک از شش سال پیش به این طرف تحولاتی عمیق و ریشه‌ای در دو عرصه فکری و عملی در من آغاز شده است؛ منی که در راه این مرجعیت جان خود را به خطر می‌انداختم و جنابعالی مرا چون فرزند خویش به شمار آورده، در چندین مناسبت به این امر تصریح فرموده بودید؛ ولی در سال‌های اخیر این مجال را برایم باقی نگذاشتید تا به همکاری با شما ادامه دهم! و حتی یک بار نیز نگذاشتید تا مسائل فکری و عملی را با یکدیگر به چالش بنشینیم و هرگاه که فرصت دیدار

با شما برایم دست می‌داد رشته سخن را برگردانده، به مطالب و صحبت‌های دیگر می‌کشاندید و من برای رعایت احترامتان بر ادامه سخن پافشاری نکرده، موضوع را رها می‌نمودم. در حالی که از شما به عنوان کسی که به ادعای خودتان او را پدرم می‌دانستم انتظار داشتم در این چند سال که همکاری را با شما قطع کردم و می‌دانستید پسران سید حسین در هر جلسه از جلسات اداری موسوم به عشره مبشره مرا به اتهامی تازه متهم می‌کرد چنان که گویا اتهام جلسه گذشته را از یاد می‌برد و شما از آنچه در بیان دلایل ترک همکاری من با دستگاه شما بیان می‌داشت آگاه بودید یک بار هم که شده به عنوان مرجع تقلیدم و به عنوان پدرم که بارها این ادعا را فرمودید از خودم بپرسید که ماجرا چیست و چرا این مسائل پیش آمده است؟! ولی با کمال تأسف هرگاه که با سید حسین می‌نشستم و در پاره‌ای از امور با او مناقشه می‌کردم - طبق عادتی که نسبت به همه دارد - قسم‌های سنگینی یاد می‌کرد که بدنم از شنیدن آنها به لرزه می‌افتاد مبنی بر اینکه تمام آنچه انجامش را از من توقع دارد همه در راه توسعه و مطرح کردن مرجعیت شما و تأسیس مراکز و پایگاه‌های شما (بیرون از جهان اسلام) می‌باشد، و برادر مرحومتان و شما و همه خاندان شیرازی معتقدیدی که مرجعیت اعلی در دست شما است و آنها هستند که فلان کس را در ایران یا فلان کس را در نجف به مرجعیت رسانده‌اند!!! و البته بیشتر کارهایی که او انجام آنها را از من می‌خواست خلاف شرع و دین و اخلاق و تقوا و بر خلاف همان تعالیمی بود که - طبیعتاً در سخنرانی‌ها و درس‌های عمومی - از شما و مرحوم برادران آموخته بودیم؛ با این توجیه که انجام همه آن امور و اعمال بر حسب رأی و به دستور مستقیم حضرتعالی است؛ وی مدعی بود که خودش نیز با انجام بعضی از آن کارها موافق نیست ولی از آنجا که این اوامر از سوی «ولی امر» یعنی جناب شما صادر شده، اجرا کردن آنها بر ما واجب است؛ ولی من که اصولی چون وفاداری و صداقت فداکاری را از این دستگاه مرجعیت نیاموخته بودم تا اینک بخواهم به فرمان این مرجعیت از اصول فکری و اعتقادی خویش دست بردارم.

پیامبر اکرم فرموده است:

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ لَا يَزُولُ الْعَبْدُ قَدَمًا عَنْ قَدَمٍ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ عَنْ عُمْرِهِ فِيمَا أَفْنَاهُ وَعَنْ شَبَابِهِ فِيمَا أَبْلَاهُ وَعَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ وَفِيمَا ذَا أَنْفَقَهُ وَعَنْ حَبْنِ أَهْلِ الْبَيْتِ.

چون روز رستاخیز فرا رسد هیچ بنده‌ای قدم از قدم بر ندارد تا از چهار چیز بازپرسی شود: از عمرش که در چه کاری گذرانده، از جوانیش که در چه راهی صرف کرده، از ثروتش که از چه راهی به دست آورده، و در چه راهی خرج کرده و از محبت ما اهل بیت.

من از سال ۱۹۸۰ میلادی (۱۳۵۸ شمسی) مدت سی سال از بهترین سال‌های زندگی و جوانی خود را در راه جماعتی صرف کردم که می‌پنداشتم آنها مقدس‌ترین، مخلص‌ترین، پرهزگارترین و پارساترین مردمانند و خداوند تعالی آنان را بر سر راهم قرار داده است تا بهتر بتوانم به اسلام و تشیع خدمت کنم؛ آنان هم در هر سخنرانی و دیدار به صورت غیر مستقیم بر ضرورت عمل و کار و اینکه امروزه تشیع نیازمند به عمل کنندگان است و نه محتاج به علما تأکید می‌کردند و هرگاه که با مرحوم سید محمد شیرازی

دیدار داشتیم می‌فرمود: آنچه از کتاب‌های درسی حوزه می‌خوانید و حفظ می‌کنید جز افزودن نسخه‌ای دیگر بر نسخه‌های آن کتاب در کشور چیزی نیست و طبیعی است که تشویق و ترغیب در آن روزگار بر حفظ و مطالعه کتاب‌های فکری خودشان بود بر این اساس که ما در آن روزگار - از سر سادگی و عدم ادراک و پیشداوری و موضع‌گیری منفی نسبت به دیگران - از اسلام و تشیع چیزی جز آنچه به ما القا می‌کردند نمی‌فهمیدیم؛ و آن این بود که اندیشه صحیح و سالم و تمدن‌ساز برای نجات جهان اسلام و حکومت بر یک میلیارد مسلمان تنها اندیشه و تئوری خاندان شیرازی و امام مجتهد سید محمد شیرازی است و بس؛ به گونه‌ای که برادران سید مجتبی خواندن کتابی به جز کتاب‌های برادرش سید محمد را بر خویشان و دوستان حرام دانسته بود، (من در باره افکار نوگرایانه مرحوم سید محمد و جزئیات آنها که سالیان سال ترویج کننده آنها بودم بحثی مفصل دارم). البته فرزندان و نوه‌ها اهل خاندان خودتان از این امر مستثنی بوده، از اوان ولادت، مشغول به درس و حفظ و اجتهاد بودند؛ چرا که آنها بنا به سخنی که پس از سقوط صدام در راه بازگشت به عراق از دهان پدرش سید مهدی شیرازی پرید این گونه بودند که گفت: «خداوند ما را برای آقایی و رهبری آفریده و شما را برای حمّالی و بارکشی و فعالیت در جهت آقایی ما»، من نیز بر همین اساس فریب خوردم و تحصیلات حوزوی را رها کردم در عین حال که به اعتراف همه و حتی جناب‌عالی در دروس حوزوی بسیار موفق و از همگنانم سرترا بودم زیرا در روزگار برادر مرحومتان سید محمد با شما جلسه هفتگی داشتم و بسیاری از منتسبان قدیمی دستگاه شما و برخی که هنوز هم در آن دستگاه هستند از شاگردان خودم هستند. من در حوزه علمیه قم به رتبه تحصیلی عالی دست پیدا کرده بودم و پس از انقلاب اسلامی نخستین کسی بودم که داخل در سیستم تحصیلی رسمی حوزه شد و در امتحانات کتبی و شفاهی سطوح عالیّه نزد اساتید بسیار بزرگ رحمت الله علیهم شرکت کردم و می‌رفتم تا همه زندگیم را در راه عمل و خدمت به تشیع به کار گیرم که ما را اینچنین قانع کرده بودند که تنها راه مورد رضایت اهل بیت علیهم السلام همین است و بس، ولی حقیقت این بود که این، تنها فعالیت در راه رسیدن شما به مقام رهبری و زعامت کلی بود که برادر مرحومتان سید محمد پس از وفات پدرتان مرحوم میرزا مهدی رحمت الله علیه رؤیایش را در سر می‌پروراند و برای رسیدن به آن، همه اصول و پروتکل‌های حوزه علمیه و جهان تشیع را زیر پا گذاشت؛ چون فکر می‌کرد نمی‌تواند منتظر بماند تا مگر روزی نوبت مرجعیت به او برسد، به ویژه که او پس از سقوط امپراطوری عثمانی و رنسانس و انقلاب فکری و صنعتی در جهان غرب و آغاز حرکت‌های پیشرو در جهان تسنّن در اواخر دهه شصت میلادی همچون عبدالاعلی مروّدی در پاکستان و حرکت اخوان المسلمین در مصر و عدم توجه حوزه‌های شیعه به این گونه اندیشه‌های پیشرو، جهان اسلام را عقب‌مانده از این قافله تمدن می‌دید؛ چرا که او خود نیز تحت تأثیر فکری این حرکت‌ها بوده، چنان که خود بارها بر زبان آورده بود مجدّانه و هرچه بیشتر کتاب‌های غربی را مطالعه می‌کرد و معتقد به ضرورت تأثیرگذاری بر حوزه‌ها و متون و برنامه‌های درسی بود که خود نیز در راه ایجاد و تألیف آنها سعی و کوشش فراوان کرد و از اینجا است که در خط التّقاط افتاد و ندای آزادی‌های سیاسی و اقتصادی و دموکراتیک و تعدد احزاب آزاد و حقوق بشر و ... اسلامی را سر داد؛ چنان که حزب الدعوة و بسیاری از شخصیت‌ها و علمای شیعه تحت تأثیر اخوان و التّقاط

فکری به اسم نهضت فکری اسلامی در عراق و ایران واقع شدند. پس از فوت مرحوم سید محمد در سال ۲۰۰۱ میلادی (۱۳۷۹ شمسی) آن رؤیا به صورتی غیر معقول به شما منتقل شد؛ زیرا مرحوم سید محمد در خوشبینانه‌ترین حالت می‌پنداشت اگر به مقام مرجعیت علیا برسد جهان اسلام را نجات خواهد داد ولی آنچه را که من از ناحیه عملی، سیاسی، موضع‌گیری، اداری و رسیدن به مرجعیت علیا در شما دیدم چیزی غیر از آن بود که شخصا نسبت به جنابعالی اعتقاد داشتم و صد البته آنچه از باب تکلیف شرعی در این مختصر خواهم آورد نیز از محبت و احترامم نسبت به شما به عنوان کسی که بیش از چهل سال با او معاشرت داشتم نمی‌کاهد و خود حضرتعالی به خوبی این را می‌دانید و خداوند دانای اسرار پنهان در درون سینه‌ها است.

دلیل ادعای من این است که حضرتعالی و مرحوم اخوی در باب ولایت مطلقه فقیه به چیزی گسترده‌تر از نظریه امام خمینی معتقد بودید ولی به یکباره ولایت فقیه را انکار کردید و چنانکه آقا زاده شما سید حسین به صراحت بیان کرد ولایت فقیه نزد شما همچون ولایت فرعون گردید و وقتی که بنده بیش از هشت سال پیش در یکی از سخنرانی شما برای مبلغان پیش از ماه مبارک رمضان که نظریه شیخ انصاری در باره ولایت فقیه را به تفصیل مطرح کرده، فرمودید: اثبات آن بر حسب نظریه شیخ بسیار سخت و به تعبیر طلبگی مانند خَرَطُ الْقِتَاد است (یعنی کندن خارهای گون) بعد از سخنرانی خدمت رسیدم و با حضرتعالی در این باب گفتگو کرده، عرض کردم: سیدنا، این خلاف رأی خودتان است و شما در پاسخ فرمودید: رأی شیخ انصاری خلاف رأی صاحب جواهر است و معنای خَرَطُ الْقِتَاد را نیز به تفصیل برایم شرح دادید. و چون عرض کردم: ولی شما خیلی به اختصار آن اختلاف را در یک جمله گذرا بیان کردید و آن را به مانند نظر شیخ انصاری به تفصیل شرح ندادید. به عادت همیشگی خود مرا با لبخند ملیح‌تان خاموش ساختید، دیگر اینکه جنابعالی سیاست را داخل در متن اسلام می‌دانستید ولی طبق سخنرانی‌هایی که کردید و تصریحاتی که داشتید و جلسات سخنرانی هفتگی جناب سید حسین تحت عنوان اندیشه لیبرالی اسلام، چنین می‌بینم که دین را منهای سیاست می‌بینید یا با سیاستی حداقلی که زیر سلطه پذیرش نظم جهانی و ولایتی، محدود به اشراف و نظارت، و خارج از دایره حکومت؛ این بحث نیز دامنه‌ای دراز دارد و در جای خود جزئیات تغیر و تحول فکری و فتوایی جنابعالی بر حسب مصالح را بیان خواهم داشت. همچنین وقتی در زمان مرحوم سید محمد با فرزندشان سید مرتضی شیرازی در باره بعضی از رفتارهایشان بحث می‌کردم مرا این گونه قانع می‌کرد که: آیا پدرم را خیرالموجودین می‌دانی یا نه؟ و من طبعاً چنین اعتقادی داشتم و ساکت می‌شدم.

من خاطرات زیادی با این دستگاه مرجعیت دارم، به گونه‌ای که خود جنابعالی بارها مرا تشویق می‌فرمودید که خاطراتم را بنویسم به ویژه وقتی که تصمیم داشتید مرا به برخی از کارهای خاص بگمارید و ممکن است که با زرنگی ویژه خویش می‌خواستید بدانید آیا من اهل نوشتن خاطرات هستم یا نه؟ و شکر خدا همواره پاسخ من به این مطلب منفی بود ولی بودند بسیاری که با این شیوه شما فریب خوردند؛ آنجا که به اصرار از بعضی از وکلای خود یا دیگران که گمان می‌رفت سودای مرجعیت در سر داشته باشند

می‌خواستید رساله عملیه خود را به چاپ برسانند و پس از اینکه از آنها می‌شنیدید یا احتمال قوی می‌دادید که آنها با اشاره خودتان به زودی به این کار اقدام خواهند کرد فرزندان سید حسین آنها را از وکالت شما بر می‌داشت و طی چند روز می‌دیدیم که یاسر الحبيب به برخی از رفتارهای آنها می‌پرداخت مانند اینکه به مراسم سالگرد امام خمینی (ره) رفته‌اند و با تجربه پلید و انواع روش‌هایی که از اساتید خود در آل شیرازی آموخته بود اقدام به ترور شخصیت و خارج از دین دانستن و متهم کردنشان به فرقه‌هایی چون بتریه و بکریه و توصیف آنان به نابودکنندگان دین می‌پرداخت (در اینجا داخل پراتز یادآور شوم که بعداً در جای خود، گذشته یاسر الحبيب را توضیح خواهم داد و اینکه چگونه سید مرتضی فرزند مرحوم سید محمد، از شخصیت بلندپرواز و بی‌پروای او و عقیده‌اش به خدمت اهل بیت علیهم السلام برای پیاده کردن نظریه خود استفاده کرد؛ همان نظریه‌ای که در سال ۱۹۸۷ میلادی (۱۳۶۵ شمسی) در شهر قم با شخص من در باره آن به مناقشه پرداخت به این مضمون که زمان تقيه و دفاع در برابر اهل سنت به پایان رسیده، اینک واجب است که به جای دفاع به حمله پردازیم، پس از وی، برادران سید مجتبی در لندن او را جذب کرده، یاسر نزد او شاگردی کرد و به دست او پرورش یافت و نتیجه شخصیت فکری او در اختیار شما و زیر نظر فرزندان سید حسین لشکرکشی‌های او برای ایجاد جنگ فرقه‌ای در سی سال اخیر در جهان اسلام میان شیعه و سنی شد همان طور که در بین سال‌های ۱۶۱۸ تا ۱۶۴۸ میلادی به مدت سی سال در جهان مسیحیت بین دو مذهب کاتولیک و پروتستان چنین جنگی شعله‌ور بوده است) بر گردیم به پروژه یاسر الحبيب با کسانی که باید شخصیت آنها را درهم می‌شکست که البته بودند بزرگانی از شخصیت‌های قدیمی دستگاه مرجعیت شیرازی که فرزندان سید حسین شخصاً در اجتماعاتش که عشره مبشره و عشرینه و خمسينيه نامیده می‌شد وظیفه توهین به آنها را بر عهده می‌گرفت و آنان را با الفاظ کوچه بازاری مورد اهانت قرار می‌داد (یکی را قُندره و دیگری را نعال و...) (اینها فحش‌های کوچه بازاری عراقی است و از ترجمه آنها معذورم - مترجم) که در این میان از مسخره کردن‌ها و توهین‌های او حتی مرحوم برادران سید محمد که این مرجعیت را برای شما به میراث گذاشت نیز در امان نمانده، چه بسیار از او شنیدم که می‌گفت: عمو شخصی سطحی بود و موسوعه فقهی او به درد دکور می‌خورد (البته پس از آنکه به وسیله یکی از معممین دستگاه، آن را خلاصه کرد و با صرف مبالغ هنگفتی که من خودم در جریان آن هستم آن را به اسم جناب‌عالی به با عنوان «الموسوعة الفقهية» به چاپ رساند) ولی او می‌گفت موسوعه حاج عمو به قدری سطحی و ساده است که بیشترش کپی از کتاب‌های دیگر است و اینکه اگر پدرم نبود مرجعیت عمو از بین می‌رفت و این پدرم بود که با تدبیر و برنامه‌ریزی و تحمل ندانم کاری‌های عمو این مرجعیت را نگه داشت و گرنه عمو خیلی وسواسی بود... و خیلی حرف‌های دیگر که نمی‌توانم بیان کنم چرا که اعتقاد من به آن مرحوم این بود که او بر اساس اعتقادش کار می‌کرد و به افکار خویش باور داشت و امروز هم پس از گذشت شش سال که - بیرون از منظومه عملگرایی بیت شما که جز حمالی کردن صرف نبوده، نه علمی بود و نه علمایی، و با احترام به وعاظ و خطبای منبر حسینی که با بهره علمی اندکی خود را نجات دادند - با فراغت فکری، سخت مشغول به پژوهش هستم مشکلم نه با شخص او بلکه با اندیشه‌های نوگرایانه او است که ما بر آن اساس تربیت شدیم و چنین است اعتقادم

در بارهٔ مرحوم مقدس عالم عامل پرهیزگار یگانه، که در حقیقت و راستی در میان خاندان شیرازی استثنا بود یعنی فرزند آن مرحوم، سید محمد رضا شیرازی رحمت الله علیه که همیشه فقدانش بر من گران است که با وفا بود و صادق و مخلص و دوستیش صادقانه و مخلصانه و خاطرات زیادی با او دارم و چه روزها و ماه‌ها و سال‌هایی را که با وی گذراندم و لحظه‌ای او را از یاد نخواهم برد و بسی سوگمندانه که سید حسین از او کینهٔ غیر قابل توصیفی در دل می‌پروراند و از وی این گونه تعبیر می‌کرد که: این آدم چه ارزشی دارد؟ و فایدهٔ وجود چنین آدم‌های مقدس‌مآبی چیست که اهمتامی به مرجعیت پدرم ندارد و برای این هدف کاری نمی‌کند؛ بلکه بعضی از رفتارهایش نیز نزد پدرم باعث سرشکستگی و شک برانگیز است. و چون در بارهٔ تقلید از پدرم از او سؤالی می‌شود جواب در خور نمی‌دهد بلکه به حالتی که برای سؤال کننده ایجاد تردید می‌کند می‌گوید: ان شاء الله موجب براءت ذمه است!! او اعتقادی به اعلیت پدرم ندارد!!!

وی پس از شهادت سید محمد رضا این کینه را این گونه بروز داد که چون در بیروت کتاب القصص الرائعه نوشتهٔ آن مرحوم را چاپ کردم و نوشتم شهید سید محمد رضا شیرازی اطرافیان‌ش متعرضم شدند به گونه‌ای که به شدت مصدوم شدم. و تا همین امروز اجازه نمی‌دهد که از آن مرحوم یاد شده، یا سالگردی در بیت مرجعیت برای او ترتیب داده شود و من در سال گذشته شاهد بودم که یکی از حسینه‌های نزدیک به بیت مرجعیت شما، برای ادای حق آن مرحوم مراسمی برگزار کرد!!!! نیز از جمله اشخاص کینه‌توز فاسق و منحرف شخصی و فکری و عقیدتی، یکی از شاگردان شما و وکیل شما در تهران است که به ظاهر کارمند مخلص شما است و - طبقا بخشی از - وجوهات شرعی را برای شما می‌فرستد و با اینکه نام بردن از او در شأن من نیست ولی از باب نمونه و نیز برای ادای دین به مرحوم سید محمد رضا اسمش را می‌برم که سید افغانی است که وقتی در دستگاه بیت شما، زیر مجموعهٔ خودم بود یک بار از خودش شنیدم که نه تنها به مرحوم سید محمدرضا که به خود جنابعالی هم فحش می‌داد و اهانت های بی‌سابقه‌ای می‌کرد به این استدلال که شما مرحوم شیخ مفید و صحابی جلیل القدر سلمان فارسی رضوان الله تعالی علیه را محترم می‌دارید؛ خودش البته بسیاری از صحابهٔ جلیل القدر اهل بیت و به ویژه اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را فاسق می‌دانست و آنها را سب می‌کرد که چرا در روز هجوم به خانهٔ آن حضرت از ایشان دفاع نکردند. وی همچنین بسیاری از علمای گذشته و معاصر را نیز به همین ترتیب فاسق می‌دانست و مورد اهانت و ناسزا قرار می‌داد چرا که به اعتقاد انحرافی او، و به معنایی از ولایت که مد نظر او بود، ولایی نبودند. وی برخی از شاگردان خاص خود را به سبک شمردن فسق و فجور و عدم اهتمام به عبادات فرا می‌خواند و آنان را ترغیب می‌کرد که هرطور دلشان خواست فحاشی کنند و الفاظی را به کار ببرند که انسان‌های پست و اراذل نیز از به کار بردن آنها ناتوانند؛ وی این همه را به استناد برخی اسرائیلیات (روایات جعلی که یهودیان و مسیحیان به عنوان حدیث پیامبر در اسلام وارد کردند- مترجم) انجام می‌داد که با مضمون توجیه ارتکاب فسق توسط اهل ولایت و به بهشت رفتنشان برای به خاک مالیدن بینی مخالفان وارد شده است. در نهایت من او را از زیرمجموعهٔ خود بیرون کردم ولی فرزندان سید حسین او را به خود نزدیک‌تر کرده، به او توجه بیشتری کرد در حالی که از انحرافات او آگاه بود ولی از او برای

خراب کردن بعضی از شخصیات‌ها که از وکلای شما بوده، خود و پدران‌شان در اصفهان به خاندان شما خدمت‌ها کرده بودند سود جست و فلسفه‌اش در این کار این بود که باید تجار بزرگی را که مقلد شما هستند از وکلا دور کرده، آنها را مستقیم و بدون واسطه نمایندگان با دفتر قم مرتبط کرد. کینه سید حسین نسبت به بعضی از کسانی که ممکن بود در آینده سدّ راه او شوند به حدی بود که از مسائل غیر اخلاقی نیز برای خراب کردن آنها بهره گرفته، به واسطه مزدوران پستی که برایش کار می‌کردند آنها را در دام می‌انداخت حتی اگر آن قربانی از منسوبین یا از نزدیکان بوده باشد و همواره از آنها نزد خود آتوهای داشت که به صورت غیر مستقیم ایشان را با آنها تهدید می‌کرد تو گویی که نزد گروه‌های مافیایی درس خوانده بود و من که در هنگام انجام یکی از این موارد شرم‌آور بسیار خشمگین شده بودم مطلب را به محضران گزارش کردم ولی جنابعالی طبق معمول کار را ساده انگاشتید و اظهار بی‌اطلاعی از موضوع کردید و در چندین مورد که قضایایی از خطاهای فرزندان سید حسین را با شما در میان گذاشتم با تبسم ملیح خود فرمودید: «آقا حسین شوخی می‌کنه»!!! قصد ندارم به جزئیات بیشتری بپردازم و گرنه این نامه چندین جلد خواهد شد و در حافظه من چیزهای باورنکردنی بسیار است و امیدی هم ندارم که کسی آنها را باور کند ولی از باب انجام وظیفه شرعی می‌گویم که از سال ۲۰۱۵ میلادی (۱۳۹۳ شمسی) به برکت الطاف حضرت امام حسین علیه السلام و توسل‌تم به آن حضرت «پس از اینکه یقین کردم کار کردن با شما و فرزندتان تنها برای رسیدن شما به دنیا به هر قیمتی است» خواستم با دستگاه شما ترک همکاری کنم میان دنیا و آخرتم سرگردان مانده بودم!!!! از یک طرف ریاست و پول بود که فرزندتان این هر دو را در اختیارم می‌گذاشت و سعی داشت با آنها مرا بفریبد که به همکاری با او ادامه بدهم و در راه رسیدن شما به مقام مرجعیت کُل کار کنیم و البته او در این باره بسیار دست و دل باز نیز هست و (اگر به اطاعت از او و اجرای خواسته‌هایش ادامه می‌دادم) به لحاظ مادی بر من بخل نمی‌ورزید؛ اما از طرف دیگر بحث آخرتم در میان بود؛ آنجا که زیر پا گذاشتن همه چیز حتی گذشتن از آخرت نیز به امری عادی و طبیعی تبدیل شده بود و چگونه چنین نباشد برای کسی که حضرتش بارها می‌گفت: «این اعضای احمق دفتر چندین روز برای زیارت امام حسین به عراق می‌روند در حالی که حسین اینجا نشسته است - و به اتاق شما اشاره می‌کرد - یا آن احمق برای زیارت امام رضا به مشهد می‌رود در حالی که امام رضا اینجا در این اتاق است؛ آخر احمق جان، همینجا به امام رضای زنده خدمت کن که امام و مرجع تو است»!!! از این رو، بعضی از کارکنان ساده‌دل دستگاه مرجعیت شما به مشهد با عراق که می‌رفتند با اصلاً به زیارت نمی‌رفتند یا به یک زیارت ساده اکتفا می‌کردند و معتقد بودند که کار کردن برای مرجعیت شما بافضیلت‌تر و واجب‌تر از زیارت است؛ و اما امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف که اساساً فراموش شده یا در حاشیه قرار داشته، یا تنها بعضی وقت‌ها آن هم به اندازه ضرورت از ایشان یادی می‌شد.

کربلایی‌های ولایی واقعی و مخلص که جسم و روح و خونشان حسینی است - و همان‌ها بودند که با فداکاری‌هایشان شما امروز به اینجا رسیده‌اید - نیز از اهانت‌های آقازاده شما و تعبیرات کوچه بازاری او در اجتماعات، جدّاً بی‌نصیب نماندند که تکرار آن کلمات در شأن من نیست؛ تنها به این بهانه که: «چرا آنها در راه مرجعیت پدرم تلاش و جانفشانی نمی‌کنند؟» همه کسانی که با

شما کار می‌کنند بارها چنین تعبیری را در جلسه‌های عشره و یا دیگر جلسات از فرزند شما شنیده‌اند، و جالب اینکه این تعبیر آنها را نیز دربر می‌گیرد چون آنها خودشان هم کربلایی هستند، ولی هیچ یک از آنها قدرت پاسخ گویی در برابر دستگاه شما را ندارند که خدا به دادشان برسد؛ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره می‌فرماید:

أَمِنَ عَلَى مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أَمِيرَهُ، وَاحْتِجْ إِلَى مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أَسِيرَهُ، وَاسْتَغْنِ عَمَّنْ شِئْتَ تَكُنْ نَظِيرَهُ .

به دیگران بذل و بخشش کن تا امیرشان شوی، و به کسی نیازمند شو تا اسیرش گردی و بی‌نیاز شو از هر کس که خواهی، تا هم‌شان او باشی.

خلاصه ایشان در موارد متعددی به من می‌گفت: «کسی که دین‌دار و پایبند به اصول باشد در پروسه تبلیغ برای مرجعیت به درد ما نمی‌خورد» خودش نیز کسانی را که با او کار می‌کردند به زیر پا گذاشتن اصول و معتقدات تشویق می‌کرد و درس‌های فکریش و مباحثش در اجتماعات و جلسات در همین سمت و سوی رفاه و زندگی مادی و تجملات و قدرت و ریاست و پول بوده، آنها را در دام زرق و برق زندگی دنیا می‌انداخت تا آنان را وابسته به مادیات کند و بعد به واسطه نیازی که به او دارند بر آنها تسلط پیدا کند؛ خلاصه اینکه او افتخار می‌کرد که مقید به مطالعه کتاب‌های فکری غربی که با هدف ساختن زندگی حیوانی و سکولار و تنها به آینده نگریستن ترجمه می‌شوند افتخار می‌کرد؛ وی اطلاع عجیبی از جزئیات و همه جنبه‌های زندگی غربی‌ها داشت حتی جزئیات زندگی خانواده کارداشیان که در دنیای... مشهور است!!!!

او تنها به دنبال ریاست بود و حتی یک روز هم نشنیدم که بحثی و سخنی ولو گذرا درباره تقوا و آخرت گفته باشد. یک مرتبه نیز در یک جمع سه نفره در کویت که من و ایشان و یک نفر دیگر که نمی‌خواهم اسمش را ببرم سه نفری با هم نشسته بودیم و آن نفر سوم سخیف‌ترین و رذل‌ترین موجودی بود که در پنجاه و سه سال عمرم از ایران گرفته تا سوریه و لبنان و عراق و کویت دیدم؛ و اکنون نماینده سیار شما از آمریکا گرفته تا چهار گوشه جهان است؛ شیخی که دکترای روان‌شناسی دارد و مدرک دکترایش را به پانصد دلار از بیروت خریده، حتی نمی‌داند روان چیست و شاید آخرین مدرک او پنجم ابتدایی از دبستانی در قم بوده باشد؛ همو که مؤلف کتاب جنسی است و سبب اینکه من از او بدم می‌آمد این شد که او زیر دست یک کارمند دون‌پایه یکی از کشورها کار می‌کرد تا بتواند تابعیت و شناسنامه آن کشور غربی ستمگر را بگیرد که قاتل ملت‌های مسلمان و شیعه بوده است. البته شبکه ماهواره‌ای که نام امام حسین را یدک می‌کشد از چنین شخصی به عنوان کارشناس برای سلسله مباحثی تحت عنوان فقه جنسی دعوت کرد و او چنان موضوعات کوچه بازاری جنسی منحرف فرویدی را به نام اسلام مطرح کرد که در همان زمان موجب اعتراض همه خانواده‌های مؤمن ولایی گردید؛ جالب‌تر اینکه چنین شخصیت سودجوی بی‌سوادی که جز شهرت و پول‌پرستی نمی‌شناسد با پول مرجعیت، سازمانی را با نظارت همان کشور دشمن اسلام و مسلمین و دشمن شیعه، تأسیس کرده است تا مثلاً از شیعیان بی‌پناه در جهان حمایت کند؛ این کار هم مانند دیگر اعتقادات این دستگاه مرجعیت، خیلی خیلی مضحک و خنده‌دار است؛ کسی که حتی نسبت به غرب و بنیان‌های آن نیز کاملاً بی‌اطلاع است مثلاً هیومن رایتز که به غلط، مقصود به

حقوق انسان ترجمه شده است!!!! الغرض این دو نفر می‌خواستند در آن جلسه سه نفره مرا در دام بیندازند که بحمدالله و به برکت اهل بیت علیهم السلام موضوع را عوض کردم و بحث از ضرورت تربیت ایمانی و اخلاقی کادر بیت مرجعیت را پیش کشیدم که آثار خشم و تأثر در چهره هردو آشکار شد به حدی که سید حسین نتوانست بنشیند و چند دقیقه‌ای ساکت در اتاق قدم می‌زد گویا که می‌خواهد قالب تهی کند و من احساس می‌کردم کاخ آرزوهایش را درباره آماده کردنم برای اجرای برنامه‌هایش خراب کردم و چنین حسّی از چهره‌اش کاملاً مشهود بود و مثل همیشه نمی‌توانست آن را پنهان کند طبعاً به این دلیل که او آخرت و رستگاری را تنها در این می‌دید که کسی در راه مرجعیت همه چیزش را و به ویژه اصولش را فدا کند، او البته در باره شمر بن ذی‌الجوشن لعنت الله علیه نیز نظر ویژه‌ای داشت که در جای خود به تفصیل آن را نیز بیان خواهم کرد. البته او نظراتش را به نام درس‌ها و سخنرانی‌های اسلامی مطرح می‌کرد تا غربی‌ها بشنوند و در باره ادعایش مبنی بر اینکه این دستگاه مرجعیت اسلامی شیعی تا چه اندازه متمدن است مطمئن شوند!!! و صد البته که در برابر مردم و به ویژه آنها که از آن مباحث اطلاع داشتند ظاهر قداست و دینی خود را به شدت حفظ می‌کرد به ویژه وقتی که با آن حالت تأثر بر کسی نماز می‌خواند؛ و این کلام وی مشهور است که می‌گفت: «من پسر مرجع تقلید هستم و هیچ کس در باره من گمان بد نخواهد برد»؛ یکی از موارد این سخن در سال ۲۰۱۱ میلادی (۱۳۸۹ شمسی) بود؛ وقتی که به دروغ خبر اقدام برای ترور جنابعالی از سوی اطلاعات را برای جماعتی در مراسم حج تعریف می‌کرد - و نه تنها در این مورد که در موارد دیگری نیز - به او گفتم: «سیدنا، این دروغ‌گویی‌ها و به خصوص قسم دروغ خوردن سرانجام کار دست شما خواهد داد» همین جمله را در پاسخم بیان داشت. وی می‌گفت: به خصوص این کربلایی‌های ساده سطحی که اعتقاد کورکورانه آنها به ما نخواهد گذاشت بدگویی کسی را در باره ما بپذیرند؛ اما اشتباهی که آقازاده کرد این بود که او فکر همان برهه و مرحله را می‌کرد و مطمئن بود که از من شخصیتی مافیایی و بی‌دین و بدون اصول ساخته است!! ولی از این نکته غفلت داشت که من با کمال افتخار کربلاییم و اعتقاد به اهل بیت در عمق جانم ریشه دوانیده، در ولایتم نسبت به آل الله علیهم السلام ساده و عامی و بر دین و آیین پیرزنان بیسواد هستم. سیدنا باور بفرمایید بعضی شب‌ها که پس از جلسه‌های چند ساعته با پسران سید حسین به خانه باز می‌گشتم از شدت صدمات روحی که به من وارد شده بود بر پاهای مادرم می‌افتادم و می‌گریستم و به او می‌گفتم فدای دین تو مادر که دین پیرزنان است. ولی باز هم از آنجا که به شما کورکورانه اعتقادی راسخ داشتم سر سوزنی در قدسیّت و تقوای شما شک نمی‌کردم و مرا همین قانع می‌کرد که آنچه او انجام می‌دهد جز افکار و اوامر شما نیست. و چون با شما ملاقات می‌کردم چنان که گویا افکارم را خوانده باشید پیش از آنکه آغاز به سخن کنم می‌فرمودید: «آقا حسین همه چیز را به من گفته است»!! یعنی چیزی نگو و به کار خود ادامه بده که من همه چیز را می‌دانم!!! و با من به گونه‌ای رفتار می‌کردید که من مطمئن شوم همه چیز تحت نظارت و رضایت و کنترل جنابعالی است؛ ولی تنها چیزی که مرا نجات داد عنایات اهل بیت و دعای مادرم بود که خدایش بیامرزد. و بهانه‌ای پیش آمد تا یقین کنم در همه آنچه می‌گذرد اصل و اساس، شخص جنابعالی هستید و مهم‌ترین هدف والایتان رسیدن به هر قیمتی به سلطه و مرجعیت کل است و چگونه

شنیدن لقب: «المرجع الديني الأعلى» وجودتان را به لرزه می‌اندازد و به صراحت می‌فرمودید من باید دست کم تا صد سالگی زنده بمانم. و این همه را به نام دین و اهل بیت علیهم السلام و استفاده از شعائر ایشان انجام می‌دادید و سالها به گونه‌ای غیر معقول بر سلاح تبلیغات تکیه کردید و بدون حساب و کتاب و اصول، شبکه‌های ماهواره‌ای و امور دیگر را راه انداختید تا مرجعیتان را مطرح کنید؛ شبکه‌هایی که هر برنامه‌ای پخش می‌کنند باید حتما عکس شما در آغاز برنامه باشد و شبکه مرجعیت که خود اهانتی آشکار به همه مراجع است چون معنایش این است که کسی غیر از شما مرجع نیست و شبانه روز یا سخنرانی‌ها و یا درس‌های شما را پخش می‌کند و خدا می‌داند که چقدر به صورت مکرر و مبالغه‌آمیز عکس‌های شما را در برنامه‌هایشان نصب می‌کنند و نشان می‌دهد؛ نیز در راهپیمایی اربعین که مدعی هستید شما آن را احیا کرده‌اید و امام زمان هیچ نقشی در این کار نداشته است در طول ده‌ها متر از خیابان قبله امام حسین علیه السلام بنرهایی از تصویرتان آویزان شده چنان که مانع مشاهده گنبد شریف توسط زوار می‌شود؛ زواری که با خضوع و خشوع این راه طولانی را به شوق دیدار حرم طی می‌کنند تا با رسیدن به کربلا و دیدن گنبد مطهر از دور رنج خستگی را فراموش کنند ناگهان با عکس‌های متعدد جنابعالی رو به رو می‌شوند که با القاب و عناوینی که خدا نیز به آنها راضی نیست در وسط خیابان آویخته است؛ استفاده شما از زیارت اربعین با برپا کردن موکب‌ها و انتشار کتاب‌ها و نشریات که فقط و فقط برای جذب و جلب مردم به مرجعیتان است ادامه یافته به ایجاد بلوا و نزاع و اهانت ختم می‌شود که حتی در یکی از سالها کار به زند و حبس کردن چند تن از زوار امام حسین علیه السلام که با رفتارهای جماعت شما مخالف بودند انجامید که آنها را در زیرزمین ساختمان شبکه‌ای که به نام امام حسین ع است حبس کردند.

سیدنا، به یاد دارید که حکایت‌هایی از فقها و علمایی را برای ما تعریف می‌کردید که از قبول مسئولیت مرجعیت فرار می‌کردند و همین امروز هم هستند مراجعی که از نصب عکس‌هایشان و یا ذکر نامشان حتی با عنوان آیت الله جلوگیری می‌کنند؟ تفاوت در کجاست؟ چه روی داده است که اندیشمندان قرن، آقا زاده شما سید حسین بگویند: حسینه و مسجد و موکب و عزاداری که در آن عکس پدرم بلند نشود و به مرجعیت او خدمت نکند هیچ ارزشی ندارد!!!! پیش از این و قبل از سه دهه گذشته، یکی از ویژگی‌های مرجعیت خاندان شیرازی نسبت به دیگر بیوت مرجعیت، این بود که بیت شیرازی تنها بیتی بود که به خلاف مرجعیت‌های دیگر، فرزندان خود را بر اداره بیت مرجعیت و شخص مرجع مسلط نمی‌کردند ولی در مرجعیت شما همه کارها تحت سلطه پسران سید حسین قرار گرفت چنان که دیگران همه در میان شما و فرزند خدا حفظ کرده نورچشمی‌تان که در واقع صاحب نظر اصلی است گم شدند و نمی‌دانم آیا واقعا جنابعالی همان کسی هستید که مهر مبارک مرجعیت را به دست داشته آن را با نخ به قبایش می‌آویزد و تنها کسی است که زیر برگه‌های رسید و جوهات و پاسخ استفتاءات را با آن مهر می‌کند یا نه!!!! اما آنچه باعث شد که من فعلا این مختصر را بنویسم این بود که من امروز ۲۰۲۰/۳/۱۷ میلادی - ۲۲ رجب ۱۴۴۱ هجری قمری از خبربیدی که به من رسیده بسیار اندوهگینم و با خبر فوت دوست عزیز و صدیق عقیف شریفم شیخ حسن حائری رحمت الله علیه که به جنابعالی نیز وفادار بود مواجه شده‌ام همو که در میان کارکنان فعلی دستگاه شما یگانه بود؛ شخصیت فاضلی که در

حوزه علمی قم نزد اساتیدی به حق اهل فضل تربیت یافته بود که در غیر این صورت او نیز مانند کارکنان کنونی تان می بود که از سخنرانی های تان تنها همان را می شناسند که در آن اثبات کرده اید در قرآن فحش و ناسزا وجود دارد و در قرآن مطالبی هست که توجیه کننده کارهای شرم آور برادر تان سید مجتبی و دوستان یاسر الحیب و دیگر کارکنان تان است و هر کس که با این مرجعیت از آغازین سال هایش در کربلای مقدس تا به امروز کار کرده باشد به خوبی می داند که این مرجعیت نسبت به دوستانش که سال های دراز به آن خدمت کرده اند چقدر بی وفا است و چه زود به بهانه پیری و بیماری و حادثه ای حتی اگر در راه همین مرجعیت یا ارتکاب خلافی در شیوه عمل، به زندان افتاده باشند یا از دنیا بروند آنها را رها کرده به سراغ نیروی دیگری می روند؛ بلکه بیشترشان وقتی کسی با آنها اختلاف پیدا کرد خنجر زدن از پشت را به خوبی بلدند که اتهامی به او می زنند و خرابش می کنند و اگر لازم باشد به فرزند عزیزشان یاسر الحیب دستور می دهند تا او را خراب کند؛ یاسر الحیبی که خودم هم از شخص شما و هم از سید حسین شنیدم که می فرمودید: او خط قرمز ما در این دستگاه است!! و یاسر الحیب هم کارش را خوب بلد است بدان سان که بودند بسیار کسان که از مناقشه کردن و بحث با او یا مخالفت با سید حسین وحشت داشتند چون به خوبی می دانستند که فردای آن روز، شبکه فدک برنامه ای برای خراب کردن آنها پخش خواهد کرد و پسر تان، همان اندیشمند قرن، می گفت: «یاسر الحیب دست من است که هر کس بر سر راهم بایستد را با او سیلی می زنم»، ولی این ویژگی در خاندان شیرازی؛ یعنی کار کشیدن از کارکنان مادام که توان کار داشته باشند و با اطاعت کورکورانه و بی چون و چرا به ما سود برسانند و بی وفایی با آنها پس از ناتوانی از خدمت، در زمان مرجعیت شما و مدیریت پسر تان سید حسین شیرازی به اوج خود رسیده است؛ چنان که همه کسانی که با شما کار می کنند به این امر گواهی می دهند و امروز همه نسل قدیم از خدمتگزاران تان از بیت بیرون انداخته شده، به تعدادی از جوانان از کارکنان بیت مرجعیت و عده ای از عوام از بقال و نجار بسنده کرده اید به علاوه نگهبان باغتان در بیرون قم، که در زندگی کار دیگری پیدا نکرده اند - که البته من به همه آنها به عنوان فریب خوردگانی مؤمن احترام می گذارم - مهم این است که ظاهری علمایی و ریشی بلند داشته باشند تا عمامه بر سرشان گذاشته، به عنوان سیاهی لشکر همه روزه دفتر تان را پر کرده، لنزهای هفت دوربین نصب شده در همه زوایای دفتر و حتی اتاق مخصوص تان آن را به تصویر بکشند و در شبکه ماهواره ای مرجعیت به نمایش بگذارند، یا درستان که در آن هم جز همین اشخاص حضور نمی یابند و چند عمامه به سر دیگر که در قبال دریافت حقوق ماهیانه در درس حضور می یابند؛ و در ماه مبارک رمضان سید حسین آنها را به کویت می برد تا دیوانیه (مرکز فرهنگی شیرازی - مترجم) را پر از جمعیت کنند؛ به گونه ای که برخی از مقلدین شما در کویت از بسیاری معممینی که در بُنْدُالقار (شهری ساحلی در استان العاصمه کویت - مترجم) که مرکز حضور شما در کویت است میان مدارس و حسینیه ها و دیوانیه ها در خیابان تردد می کنند ابراز نگرانی کردند. چند روزی از وفات مرحوم شیخ حسن حائری نگذشته بود - مردی که پدرش مرحوم شیخ ابراهیم حائری به شهادت همگان، بیش از پنجاه سال از کربلا تا کویت با اخلاص تمام به خاندان شیرازی خدمت کرده، برای حفاظت از جایگاه شما و مقلدان تان متحمل چه زحماتی شد؛ در همان ایامی که اخوی تان سید محمد پس از

پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، کویت را به قصد ایران ترک کرد که آن هم برای رسیدن به رهبری و سلطه و به زعم خود نجات جهان اسلام بود؛ چنان که همهٔ خاندان شیرازی از بزرگ تا کوچک - به جز مرحوم سید محمدرضا - حتی نزدیکان سازماندهی شدهٔ آنان برای کارهای اسلامی بر این باور هستند که خداوند احدی غیر از آنان نیافریده است که توان این کار را داشته باشد. - به هر حال پس از فوت مرحوم شیخ ابراهیم، پسرش شیخ حسن بیش از بیست سال کار او را در خدمت به این مرجعیت ادامه داد و من از نزدیک شاهد بودم که او نیز متحمل چه صدماتی در این راه شد و حتی بر اثر فشار کاری مبتلا به دیابت و فشار خون و بیماری اعصاب شد ولی در کمال مقاومت، امور مرجعیت و روابط و همراهی با فقیه مقدس یا همان سید احمد شیرازی که هم نسل پسرش محسوب می شد را در کویت مدیریت کرد و به دلیل همین بیماری ها و فشارهای کاری در اثر بالا رفتن فشار خون و سکنهٔ قلبی دار فانی را وداع گفت؛ اینک پس از مرگ او فقیه مقدس زحمت کشیده، در تشییع جنازهٔ او حضور پیدا کرد و بر جنازه اش نماز خواند و دوربین ها با آب و تاب از این برنامه فیلم گرفتند و خبرش را در شبکه هایشان پخش کردند که: «خداوند به فقیه مقدس جزای خیر دهد که جان خود را به خطر انداخت و با وجود خطر کرونا در تشییع او حاضر شد» بد نیست بدانید این فقیه مقدس یکی از شاگردان من در قم بود که از فقه چیزی نمی داند جز اینکه اصل دین، قمه زنی است؛ جالب است که سید حسین روزی به من می گفت: «اگر آقای خامنه ای روزی از فتوایش در نهی از قمه زنی برگردد ما قمه زنی را حرام اعلام می کنیم!!! [شاهد دیگر بر مطلب قمه زنی اینکه] نورچشمی معمم دیگران شیخ محمد توحیدی که خودش به اعتراف خودش افکار لیبرالی داشته، دوست دار اسرائیل است و قبلا مسئول شبکهٔ سوم کربلا بود و هر وقت با شما ملاقات می کرد پاهای شما را می بوسید و اکنون هم نمایندهٔ شما در روابط عمومی و خصوصی در واشنگتن است، وقتی به صورت علنی و در پخش مستقیم از قمه زنی اعلام بیزاری کرد و از اینکه روزی از روی نادانی قمه زده، اظهار پشیمانی کرد جماعت شما که منتظر هستند تا از هر رویدادی در بارهٔ این مراسم فقط برای ضدیت با آقای خامنه ای بهره برداری می کنند در این مورد [که ربطی به آقای خامنه ای پیدا نمی کرد] هیچ عکس العملی از خود نشان ندادند!!! اما جنبهٔ مقدس مآبی حضرت فقیه مقدس نیز تنها در شیوهٔ راه رفتن نرم و خاص وی در برابر مردم و نگاه های لطیف و عفیفانه و حرکات دستانش نمود پیدا می کند که مانند پر با وزش نسیم به حرکت در می آید تا مریدان به دستبوسیش پردازند. الغرض بعد از دفن شیخ حسن حائری و فاتحهٔ مختصری به دلیل شرایط کرونا، خانوادهٔ مصیبت زدهٔ آن مرحوم برای اموری چون اجاره خانه و مخارج ضروری و تمدید اقامتشان در کویت به جناب فقیه مقدس - به عنوان شخصیت مسئولی که بعد از فقدان پدر و سرپرست خانواده، امورشان به دست او است و جز خدا به غیر او کسی را ندارند و مدعی نمایندگی دین و شریعت است و مردم را به معروف و نیکوکاری و خیرات و تکفل امر یتیمان امر می کند - مراجعه کردند که ناگهان فقیه مقدس عذر آورده و گفته: شرایط سخت است و فلان و بهمان و کاری از دست من بر نمی آید و کار این خانواده که عمری با کرامت و عزت و شرف و احترام زندگی کرده بودند به جایی رسید که برخی از فرصت طلبان و یا افراد ساده ای که باور می کنند شیرازی ها شرایط مالی خوبی ندارند - که از وقتی آنها را شناختیم همین ادعا را داشتند!!!! - پیشقدم شده، در کویت به وسیلهٔ

واتساب اطلاعاتیه داده، برای خانواده مرحوم طلب اعانه و صدقه کرده، آبروی آن مرحوم را ریختند. از آنجا که آبروی شیخ حسن آبروی من نیز هست نتوانستم ساکت بمانم و بگذارم این کار بی سر و صدا تمام شود و باز هم بر رفتارهای این مرجعیت که به بازی با مردم و بهره‌کشی از جوانان مخلص ولایی و حسینی عادت کرده باز هم پرده‌پوشی کنم؛ لذا می‌گویم: نخیر، خانواده شیخ نیازی به صدقه مردم ندارند؛ این خانواده، محترم و شریف و بزرگوار و عزیز است و تنها نیاز به ذره‌ای غیرت و انسانیت و عدالت و مخالفت با هوای نفس از جانب بیت جناب مرجع دارد؛ ایشان که در طول سال‌های گذشته، خودم و دیگران شاهد بودیم هرگاه شیخ حسن را در قم ملاقات می‌کرد به او می‌گفت: من شما را دوست دارم و هر شب در نماز شب شما و پدرتان را به اسم دعا می‌کنم!!!

امام صادق علیه السلام فرمودند:

المؤمن أعظم حرمة من الكعبة

حرمت مؤمن، از کعبه بیشتر است

و در مقبوله عمر بن حنظله نیز آمده است:

فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا نَفْسَهُ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يَقْلُدُوهُ وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضُ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا جَمِيعِهِمْ

پس هر فقیه‌ای که مراقب نفس خویش، حافظ دین خود، مخالف با نفس خویشتن و مطیع امر مولی است، بر عوام است که از چنین فقیه‌ای تقلید کنند، و این شرائط تنها مشمول برخی از فقهای شیعی می‌گردد نه تمامشان.

در قرآن کریم نیز می‌خوانیم:

إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمِيَتْ بِهَا ابْنُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَى

[این بتان] جز نامهایی بیش نیستند که شما و پدرانتان نامگذاری کرده‌اید [و] خدا بر [حقانیت] آنها هیچ دلیلی نفرستاده است. [آنان] جز گمان و آنچه را که دلخواهشان است پیروی نمی‌کنند، با آنکه قطعاً از جانب پروردگارشان هدایت برایشان آمده است

من سالها جنگیدم و برنامه‌های پسران سید حسین را در جهت خراب کردن برادرزاده‌هایتان فرزندان مرحوم سید محمد شیرازی و بیرون کشیدن مؤسسات مربوطه از چنگ آنان پیاده کردم و مرا به این مار و نم داشت جز باور کورکورانه‌ام به تقدس جنابعالی و عشق و محبت غیر قابل وصفی که به شما داشتم و هر گاه که پسران می‌خواست مرا در مبارزه با برادرزاده‌هایتان

تشویق و تشجیع کند به حالت تظلم خواهی و تأثیرگذاری به من می‌گفت: در جلسه شیرازی‌ها - همان جلسه‌ای که هر هفته جمعه‌شب‌ها برگزار می‌شد و دو سال است به دلیل بروز اختلافات میانتان تعطیل شده است - پسرعمو سید تقی در جلسه و در برابر همه فرزندان و نوه‌ها، به پدرم اهانت‌های بسیار بدی کرد و پدرم حرمت آنها را نگاه داشت و سرش را پایین انداخت و سکوت کرد، من هم به حرمت پدرم سکوت کردم!!! البته سید جعفر شیرازی پسر مرحوم برادران سید محمد، در دیداری که با او داشتم و متن مکالمات آن دیدار را مکتوب کرده‌ام صراحتاً از جانب اولاد آن مرحوم به من گفت که هیچ یک از اولاد و نوه‌های آن مرحوم قائل به عدالت شما نبوده، از مرحوم سید تقی قمی تقلید کرده، شما را شایسته مرجعیت تقلید نمی‌دانند؛ امیدوارم مرا به خاطر صراحتم ببخشید چرا که من نه قبلاً و نه هیچ وقت بازی درآوردن و وارونه کردن حقایق را بلد نبوده و نیستم و معتقدم که به وظیفه‌ام عمل کرده‌ام و دوست می‌دارم که شما را نسبت به بعضی از امور آگاه کنم تا دیگر حجتی نداشته باشید که از این امور اطلاع نداشتید یا کسی به شما خبر نداده بود و یا اینکه بفهمایید من با این پسر چه کنم او به حرف من گوش نمی‌کند یا چون کسی از من اطاعت نمی‌کند تکلیف از من ساقط است! و عذرهایی از این قبیل که هم ما و هم بسیاری از کسانی که در ده سال گذشته یا بیشتر خواستند نسبت به رفتارهای پسران به شما هشدار بدهند از شما شنیده‌ایم. ولی من اعتقاد خود را بر حسب ادله و مشاهدات شخصی خودم بیان کردم که شخص جنابعالی خودتان ریشه این افکار و این برنامه‌ریزی‌ها بوده، پسران صرفاً اجرا کننده برنامه‌های شما است و همه می‌دانند که طبق نظر آقا زاده، ایجاد مزاحمت برای شما در امور پیش پا افتاده، و حتی مناقشه کردن با شما در باره پاسخ استفتاءات خط قرمز شمرده می‌شود؛ چه اینکه بارها به آقای یعقوبی دیگران اهانت می‌کرد و می‌گفت: اینها با بحث و جدل درباره فتاوا پدرم را خسته و ناراحت می‌کنند در حالی که پدرم کارهای مهم‌تری دارد؛ و فکر او باید برای برنامه‌ریزی آزاد باشد و همین چند وقت پیش از فرزندان شیخ حسین فدایی - که از زمان کودکی با هم دوست هستید و انسانی متدین و در دوستی با شما مخلص و فداکار است و خداوند به او شفا عنایت کند - شنیدم که او یک سالی هست که به بیماری افسردگی مبتلا شده؛ آیا می‌دانید اینکه انسان مؤمن و آرامی همچون او که در دستگاه شما کار می‌کند به افسردگی مبتلا شود چه معنی دارد!!!! آقا زاده هم همواره به شخصیت جنابعالی افتخار می‌کرد و می‌گفت: «پدرم خیلی مشغول پیگیری اخبار و تماشای همه شبکه‌های ماهواره‌ای و همه نشریات و سایت‌های الکترونیکی و کتاب‌های جدید غربی است تا آمادگی برای برنامه‌ریزی روزآمد باشد و برای همین من اجازه نمی‌دهم دیگران برای کارهای پیش پا افتاده مزاحمت شوند» حال اگر شما قادر به اداره بیت خودتان و کنترل فرزندان نیستید چگونه در همه سخنرانی‌ها و دیدارهایتان دیگران را به باد انتقاد می‌گیرید؟ همه اینها که گفتم در مثل به مانند قطره‌ای در برابر دریا است و از آنجا که سید حسین شب و روز همیشه همراه شما است من امیدی ندارم که این نامه به دست خودتان برسد ولی سعی می‌کنم که ان شاء الله به دستتان برسد و من مجبور به انتشار آن نشوم و احترام و آبروی رفته مرحوم شیخ حسن و خانواده محترم من نیز جبران شود تا به وظیفه خودم در برابر دوست مؤمن و راستین و پاک‌دامنم که توسط این جماعت مورد اهانت واقع شده عمل کرده باشم. به خدا که من به خوبی پیامدهای نوشتن این نامه را می‌دانم و

می‌دانم که بسیاری هستند که به آنچه در اینجا آوردم ایمان دارند ولی کسی جرئت بیان آنها را ندارد؛ زیرا یا به کمک این جماعت محتاج است یا حقوق‌بگیرشان است یا وکیلشان است یا به اعتبار ایشان محتاج؛ به ویژه در برابر جماعتی که از هیچ کاری پرهیز نداشته، سلاحشان تکفیر و تفسیق به هر وسیله ممکن است، حتی اگر بی‌آبرو کردن و تهمت‌های خانوادگی و جعل عکس و استفاده از اراذل و اوباش باشد؛ کاری که با نماینده خود در اروپا و هلند کردند که وقتی با شیخ منغولی نماینده مرجعیت در پنج قاره و چهارگوشه کره زمین اختلاف پیدا کرد به وسیله عنصر بی‌آبرویی که عضو باندهای آنجا بود و شاید هیئتی هم داشته، نزد همه معلوم الحال است آبروی شیخ مظلوم را بردند، یا خود مرا متهم کردند که مزدور اطلاعات ایران شده‌ام، یا گفته شد که فلانی مبالغه‌نگفتی از ما درخواست کرده و ما به او نداده‌ایم؛ من اگر به دنبال پول بودم و از سید حسین تقاضای پول کرده بودم منتّم را می‌کشید و هرچه می‌خواستم در اختیارم می‌گذاشت؛ چنانکه در قضیه مهندس که جز خودش و مهندس و خدا کسی از آن خبر ندارد و پس از آنکه مهندس او را تهدید کرد، به تصریح و اقرار خودش مبالغه‌نگفتی برای ساکت کردن مهندس به او داد و مسئولیتش را به گردن من انداخت و در جلسات عنوان کرد که شاکر نتوانست مهندس را مدیریت کند و او کار را ترک کرد تا به عادت همیشگی‌اش در همه مواردی که با شکست مواجه می‌شود خود را تبرئه و کس دیگری را قربانی کند تا آن کار به پای او نوشته نشود!

صرفاً جهت اطلاع عرض کنم که دستگاه مرجعیت ساختمانی در شهر مشهد دارد که موقوفه یکی از کوبتی‌ها است و یکی از وظایفی که سید حسین به من واگذار کرد این بود که زیر پای شیخ علی سیاح رحمت الله علیه را در مشهد خالی کنم و این در زمانی بود که شیخ خودش به سختی بیمار بود و با دستگاه تنفس مصنوعی نفس می‌کشید ولی ما با هدف نجات دفتر مرجعیت در مشهد مقدس حاضر نشدیم برای رضای خدا به او رحم کنیم چرا که او به زیان مرجعیت بوده، دفتر مرجعیت را به بیمارستان تبدیل کرده بود؛ چون ظاهراً امکان انجام کارهای درمانی در منزل خودش فراهم نبود و به همین علت با دستگاه تنفس مصنوعی در دفتر ساکن شده بود و مقلدین ما در مشهد به دلیل عدم توانایی سیاح در اداره آنها به مراجع دیگر رجوع کرده بودند و در آن روزگار امر مرجعیت آنچنان در باور و اعتقاد من مقدس بود که حفاظت از آن برایم واجب الهی می‌نمود از این رو اول با وکالتنامه محضری از سید حسین سند ساختمان را به نام خودم زدم در حالی که شیخ سیاح که در بستر مرگ بود فشار می‌آورد و اصرار داشت که ساختمان به نام او سند بخورد؛ با آغاز گام دوم ما در این برنامه، شیخ از دنیا رفت و فرزندان مرحوم سید محمد شیرازی و فامیل و بستگانشان به صورت عجیب و غریبی به میدان آمدند حتی از کربلا و نجف آمده، و در مشهد مستقر شدند و ما در آستانه یک جنگ بیرحمانه بر سر تسلط بر دفتر و اموال مرجعیت در مشهد قرار گرفتیم چندان که سید جعفر شیرازی مرا به ضرب و شتم از سوی فرزندان شیخ سیاح در مشهد تهدید کرد و بر این تأکید داشت که سید حسین که تو را مأمور کرده امور دفتر مشهد را بر طبق نظر خود ترتیب داده، بر آن اشراف داشته باشی و از شیخ مرتضی پسر شیخ سیاح خواسته تا با تو هماهنگ باشد؛ دو روز بعد شیخ مرتضی سیاح به قم آمده، نزد جناب سید مرجع و سید حسین، گریه کرده به لهجه مشهدی گفته: «شما

می‌خواین منو به وسیله شاکر کله کنین» و سید حسین به او گفته: ما محبور شدیم در رودریاستی با شاکر این کار را بکنیم ولی وقتی شاکر به مشهد پیش شما آمد و خواست مداخله کند به او مجال ندهید، سید جعفر در ادامه گفت: به همین دلیل من به تو نصیحت می‌کنم که در این کار دخالت نکنی و گرنه اولاد مرحوم سیاح به تو اهانت خواهند کرد و تو را کتک خواهند زد!!! این شد که بعد از اینکه سید حسین دست پسرعموهایش فرزندان سید محمد را پس از مرگ پدرشان به کلی از دفتر قم کوتاه و آنها را خانه نشین و مجبور به مهاجرت به عراق کرد دفتر مشهد مرکز سلطه اولاد مرحوم سید محمد شیرازی شد. من هم پس از این تهدید، عقب‌نشینی کردم زیرا فرزندان شیخ سیاح و عمویشان و فرزندان آنها بس که در دفتر نشسته‌اند هر کدام ماشاءالله دارای هیکل‌های فربه هستند و در صورت درگیری مرا درسته قورت می‌دادند و آن میزان از اموال هنگفت و موقوفات و ساختمان‌های متعدد و اعتباراتی که در اختیارشان بود ارزشش را داشت که در راهش فداکاری کنند و این کار با آغازین اوان جدایی من از این دستگاه مرجعیت مصادف شده بود و من نیز یک سال پیش از این مقدمه سند ساختمان را با هماهنگی بیت مرجعیت به نام شیخ فؤاد فرجیان زده بودم که از وقتی جناب مرجع دامادشان شده بود کارمند ویژه و نزدیک به مرجعیت به شمار می‌آمد که اسناد و مستندات این واگذاری نزد من موجود است و البته آن ساختمان که عبارت از شانزده واحد آپارتمان نزدیک به حرم مطهر امام رضا علیه السلام است میلیاردها تومان ارزش دارد و اگر من طمع به اموال آنها داشتم می‌توانستم در آن ساختمان که سندش به نامم بود تصرف کنم. ولی بحمدالله با عزت و بی‌نیاز از چنین پول‌هایی زندگی کرده‌ام و در طول عمرم از برکت بی‌بی و سرورم حضرت رقیه بنت الحسین سلام الله علیهما از سال ۱۹۹۳ (۱۳۷۱ شمسی) تا کنون و حتی آن وقت‌ها که برای مرجعیت کار می‌کردم به تجارت نیز اشتغال داشته و دارم و همیشه بحمد و شکر خدا با برکت همراه بوده است و به همین دلیل خداوند به من عزت و کرامت و جرأت در گفتن حرف حق را به هر قیمتی که باشد به من عنایت کرده است و به احدی اجازه نخواهم داد کرامت خودم و کرامت دوستان و همشهری‌هایم مردم مخلص و ولایی کربلا را مورد اهانت و تحقیر قرار دهد و در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای نمی‌ترسم. سید حسین اما وقتی در راستای پیاده‌سازی فلسفه‌اش که به قول خودش برگرفته از شرکت مرسدس بنز آلمان بود مبنی بر اینکه: مرجعیت دیگران را ساقط کن مرجعیت ما خودبخود بالا می‌آید، به جمعیت اطرافیانش دروغ‌پراکنی و شایعه‌سازی بر ضد مراجع دیگر را آموزش می‌داد به آنها می‌گفت: در میان دعوا که حلوا خیر نمی‌کنند و در شرایط جنگی هر کاری جایز می‌شود.

ولی توکل من بر خدا و بر اهل بیت علیهم السلام است و همان را می‌گویم که حضرت موسی علیه السلام گفت: «إِنَّ مَعِيَ رَبِّي»؛ همانا خدای من با من است».

از خدا برای شما و خودم حسن عاقبت آرزو می‌کنم و لا حول ولا قوة إلا بالله العلی العظيم.